

(Criticism)

● گفتاری در باب هنر (۳)

■ عبدالحسین فرزاد

حتی در معنای خود سکهٔ ناب هم آمده است. در هر صورت آنچه امروز نقد نامیده می‌شود، عامل ارزشیابی آثار ادبی است. نقد، واسطهٔ میان هنرمند و آثار هنری او و مردم به عنوان مخاطبان هنر، می‌سازد. در نتیجه نقادان می‌توانند میزان لذت بردن مردم را از آثار هنری بیشتر کنند که به دنبال آن تأثیر هنر و ادبیات بیشتر می‌گردد.

در مقایسهٔ دنیای مورد مطالعهٔ فیلسوف و نقاد، می‌توان گفت که دنیای فیلسوف غایت ندارد. زیرا ساخته خداوند است و غایت امری است که نیل به آن برای فاعل آن کمال مطلوب است. لذا فعل خداوند از غایت در این معنی، منزّه است. اما دنیای نقاد، ساخته ذهن بشر است. و این دنیا غایت دارد حتی آن هنگام که از همه وابستگی‌ها می‌گریزد باز هم دارای غایت و نهایت است. بنابراین نقاد باید بداند که اثر ادبی هر چند هم که غیر قابل تأویل جلوه می‌کند باز قابل تفسیر است حتی اگر این تأویل و تفسیر، خود اثر ادبی تازه‌ای را بیافریند. همانند بسیاری از اشعار و آثار ادبی

در حقیقت شرح زندگی آدمی خاص به نام ژان والژان نیست بلکه، نمادی از حدیث نفس آدمی است، که این آدمی با صداقت خویش، چگونه میله‌های صدها و هزارها جبر را در هم می‌شکند و به راه خود می‌رود و هیچ عاملی نمی‌تواند، بُعد انسانی او را تحت الشعاع قرار دهد. می‌گویند، درد ورنج زیاد، شخص را سنگدل و سخت می‌کند و ژان والژان نماد در هم شکستن این نتیجه‌گیری نادرست است. و اما نقد ادبی، نقد از دیرباز در معنای عیب‌جویی به کار رفته است. در حدیثی از ابودرداء آمده است: «انْ نَقَدْتَ النَّاسَ نَقَدُوكَ وَ انْ تَرَكَتْهُمْ تَرَكَوكَ، معنی: نقدت‌هم ای عبت‌هم و اغتبت‌هم قابلوک بمثله!». اگر مردم را نقد کنی آنها تو را نقد می‌کنند و اگر آنها را رها کنی تو را رها می‌کنند. یعنی: اگر نقد کنی آنها را: از آنها عیب‌جویی کنی و پشت سرشان غیبت کنی، آنها هم با تو مقابله به مثل می‌کنند.

نقد در مفهوم امروزی خود همان مفهوم قدیمی را هم در بردارد. نقد در معنای جدا کردن سکهٔ سره از ناسره به کار می‌رفته است و

ما کاری به تحول مفهوم کلمهٔ ادب نداریم. آنچه اکنون از کلمه ادب و ادبیات در جهان فهمیده می‌شود این است: «ادبیات، طرح شو قها و تدابیری است که انسان را در وصول به کمال خویشتن، تنها در قلمرو گفتار رهنمون می‌شود.» به بیان ساده‌تر ادبیات، آثار منظوم و منظوری است که به عنوان اثر ادبی از ارزشی ویژه برخوردار است. یعنی ادبیات نوشته‌ای است که نمایشگر در هم ریختن سازمان یافتهٔ گفتار متداول است. ادبیات، زبان روزمره را به سویی منحرف می‌کند تا بتواند از آن به عنوان امری اشاری استفاده کند، همانطور که جنید بغدادی گفته است: «كَلَامًا إِشَارَةً»: سخن ما اشاره‌ای است. و این اشاری بودن همان ظرفیتی است که ادبیات را به عنوان یکی از مهم‌ترین عوامل انتقال فرهنگ، می‌سازد. به بیان دیگر ادبیات چیزی جز نماد (سمبول) نیست. نمادگرایی در طول حیات بشر، ثابت کرده است که بیشترین تأثیر را در انتقال اندیشه و جایگزینی آن در ذهن مخاطبان، داشته است. سرنوشت ژان والژان در کتاب بینوایان،

که برگردان افکار و آرای فلاسفه است. بنابراین هر اثری را می‌توان نقد کرد و ارزشها و عیوب پنهان در آن را کشف کرد. از آنجایی که هنر و ادبیات امری مابعدی است و بسیاری از مفاهیم و اشارت آن در آینده قرار دارد، برای دریافت و تفسیر چنین اشاراتی لازم است نقد، خود تا سر حد هنرمند شفاف باشد و بتواند خود را به آینده‌ها برتاب کند. و از اینجا این مسئله برای نقاد به صورت التزامی در می‌آید تا ضرورت ادبیات را به عنوان نوعی فعالیت سودمند انسانی، موجه سازد و در برابر این پرسش غیر مسؤولانه که می‌گوید: «ادبیات به چه درد می‌خورد؟» متلاشی نشود.

نقاد باید بدانند که به قول بتهوون «قاعده‌ای نیست که آن را به خاطر آفرینش اثری زیباتر نتوان زیر پا نهاد». ^۵ لذا در برابر نوآوریهای ادیبان او نیز در ملاکهای خود تجدیدنظر کنند. زیرا دگرگونی در هر نسلی وجود دارد و با تغییر نسل‌ها ادبیات و هنر هم دگرگون می‌شود چرا که این دگرگونی‌ها در روند تحولات تاریخ بشر قرار دارند. از این رو هم چنانکه به شیوه نگرش نو در شیوه زندگی، تفکر فلسفی، حکومت و سیاست نیاز است به شعر نو، قصه نو و موسیقی و نقاشی نو هم نیاز است. و چیزی به نام اصول و ملاکهای قطعی نقد، امری باطل و نابخردانه است.

رولان بارت نقاد بزرگ فرانسوی نقد سنتی را که نقد دانشگاهی می‌نامد مورد انتقاد قرار می‌دهد. نقد دانشگاهی بیشتر به نقد صوری و فنی می‌پردازد و این امر ما را به ارزشهای نهفته آثار ادبی هدایت نمی‌کند. رولان بارت که خود مبتکر نقد تفسیری^۶ می‌باشد می‌گوید، زبان در عین حال که بیان است، خود، کتمان نیز هست. پس کار نقد تفسیری، افشای آن مضامین پنهانی است که از نظر خود نویسنده نیز، پنهان مانده است. یعنی تعهد ناآگاه و اجتماعی او را بیابد.

از آنجا که بر اثر انقلابها و جنبش‌ها قلم سنتی می‌شکند، بارت برای کار خود در نقد از علوم زیر کمک می‌گیرد: جامعه‌شناسی، مرمانشناسی، نشانه‌شناسی، اخلاق.^۷

برای نقد سنتی ادبیات بدیهی و روشن است، اما این نقد در برابر این پرسش زیرکانه پاسخی ندارد: آیا سعدی به همان دلیل می‌نوشت که نویسنده امروز می‌نویسد؟

انوری ابیوردی:

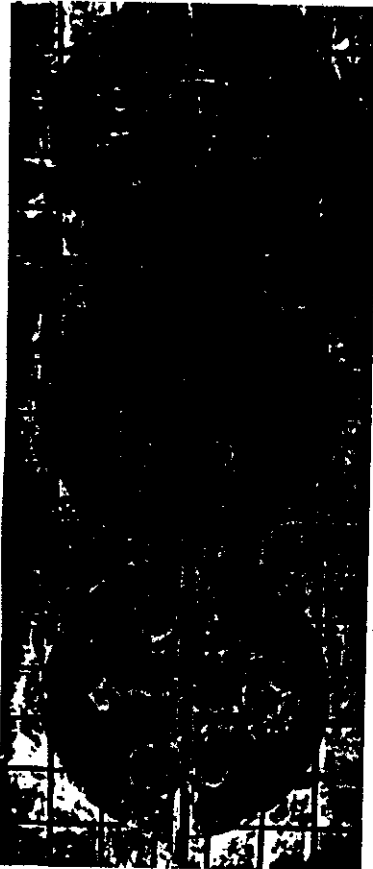
آن شنیدستی که روزی زیرکی با ابلیس گفت کاین والی نهسر ما گدایی بی‌حیاست گفت: چون بماند گدا؟ آن کز کلاهش تکمه‌ای صد جو ما را سالها بل روزها برگ و نواست گفتش ای مسکین، غلط اینک از این جا کرده‌ای آنهمه برگ و نوادانی که آنجا از کجاست؟ در و مروراید طوقش اشک اطفال منست لعل و باقوت ششامش خورن ایتام منست آنکه تا آب سبو پیوسته از ما خواستست گر بجویی تا به سفز استخوانش زان ماست خواستن کدیه است، خواهی عشر خوان خواهی خراج زانکه گرده نام باند یک حقیقت را رواست چون گدایی چیز دیگر نیست جز خواهندگی هر که خواهد گر سلیمانست و گر قارون گداست^۸

انوری ابیوردی، چرادر قرن ششم، چنین قطعه‌ای را سروده است. آیا این قطعه همان تعهد پنهانی هنرمند نیست که رولان بارت می‌خواهد به کشف آن بنشیند. آیا تمامی قصاید انوری که چیزی جز مدح سران و سلاطین نیست، خود می‌تواند، کتمان چنین رازهایی باشد. آیا این همان انوری نیست که در مدح ملکشاه دوم، پسر سنجر سلجوقی، می‌گوید:

از شَمَرِ اعجاز تو اسباب دریا ساخته
وز عَرَضِ اقبال تو آسار جوهر یافته...
پایه تخت تو را هنگام بسوسیدن، خرده
از ورای قلعه‌ی که جرخ برتر یافته^۹
اعجاز سلطان، بر که را دریا و عَرَضِ را جوهر
می‌کند. بیت دوم یادآور بیت ظهیر فاریابی است:

نه کرسی فلک نهاد اندیشه زیر پای
تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان ز نسد
در قطعه دیوانه، چرا سخنی را که ضد شاه گفته
شده از زبان دیوانه بیان می‌کند. آیا دیوانه همان وجدان درون شاعر نیست که از هر قید و بند و سود و زیان صوری آزاد است. آیا این همان دیوانه‌ای نیست که روز روشن با چراغ در خیابانها به دنبال آدم می‌گشت.. نقاد شناسید بتواند کشف کند که چگونه کارگزاران شیطان، در درون خود هر کدام قدیسی بوده‌اند.

قطعه دیوانه انوری، یک جرعه در شعر فارسی آن روزگار است، آیا پیش از او باز هم چنین جرعه‌های ضدشیطانی بوده است؟ نمی‌دانیم. شاید نقادان هوشمند بتوانند از این کتمانهای زبانی پرده برگیرند.



اجزا و عناصری که ادبیات را می‌سازد بافتی به پیچیدگی زندگی دارد. بنابراین برای شناخت ادبیات، زندگی را باید شناخت^{۱۰}. از این رو کار نقد و نقادی و ضرورت آن سخت احساس می‌شود. زندگی چیست؟ خودم را از برابر این پرسش هولناک به کنار می‌کشم. نمی‌خواهم در بیخ و تاب این کلمه سهل و ممتنع در هم شکسته شوم. نمی‌دانم زندگی چیست اما سایه زندگی را می‌شناسم: شعر، ادبیات، نقاشی، فلسفه، موسیقی، آزادی، مروت و صدها مقوله دیگر، که همه و همه سایه جوهری سترگ و اثری است که من نمی‌توانم آن را در مشت بیفترم.

رایتر ماریاریلکه:

که می‌تواند به من بگوید

زندگانیم تا کجا می‌رود

آیا من وزشی در میان توفانم

یا موجی در مردابی؟

یا شاید که خود من است

این ساقه بیرنگ و سفید

که در بهاران می‌سوزد.^{۱۱}

آنگاه که مردمان از حقیقت زندگی فاصله می‌گیرند، شیادان و جانوران انسان‌نما، معجونی ساختگی را به نام ادبیات به آنان می‌خورانند و آنان را به انحراف به سوی جانور شدن می‌کشانند.

کار نقادان هوشمند، کار عصای موسی است که سحر را در کنار معجزه بی‌رنگ می‌کند و دسیسه‌های ادبی و هنری را نقش بر آب می‌سازد. بیراه نیست اگر بگویم دو سوم انرژی ادبی و فرهنگی بشر مصروف مبارزه با جانوری گردیده است که به شکل انسان است و همانند او زندگی می‌کند، می‌اندیشد و هنر می‌آفریند. اما ذهنیت تمامی اعمال او از حد غریزه فراتر نمی‌رود. این جانور متفکر همانست که به ماکیاولیسم ادبی دست می‌زند تا به ارضای غریزه غیر جسمی خود بپردازد.



می‌گویم غریزه غیر جسمی و مقصودم غریزه ذهنی این جانور است. غریزه‌ای که بر اثر تفکر زاید به روزگاران در درون او گرد آمده است، و از مرحله جسم و شهوت و خوردن و... فراتر رفته است. بنابراین نقادان - خاصه در روزگار ما - انبیایند و باید که کاری فراتر از نقشها و صورتها ارائه دهند تا آنجا که نقاد به صورت همزاد و مکمل هنرمند درآید. چنانکه نقاد چنین نباشد بر اثر تعصبات ادبی تلباه می‌شود و به عامل ضد هنر، ضد خلاقیت و ضد آزادی بدل می‌گردد.

به گمان من یکی از مهم‌ترین سودمندیهای نقد در ادبیات اینست که از تکرار، جلوگیری می‌کند. اگر تازیانه نقاد نباشد، چه بسا که هنرمند در خودش تکرار می‌شود و از حرکت باز می‌ماند در حقیقت نقد، وجدان هنر است و اگر گروهی از هنرمندان آن را ناخوش داشته باشند، چندان شگفت نیست.

غربی‌ها از این نظر از ما بسیار جلوترند. در ادبیات غرب کمتر می‌توان تکرار یافت در حالیکه در میان ادیبان ما پاره‌ای موضوعات ادبی آنچنان مکرر است که پڑوهشگر حتی از فهرست کردن آن عاجز است. برای نمونه نقد ادبی از منظومه‌هایی را که با عنوان یوسف و زلیخا سروده شده نام می‌برم.

شاید بتوان گفت قدیم‌ترین یوسف و زلیخای منظوم از آن ابوالمؤید بلخی شاعر مشهور قرن چهارم است. بختیاری اهوازی شاعری است که در سال ۳۸۰ یوسف و زلیخا را به نظم درآورده است. و پس از او اماسی خراسانی شاعر عصر سلجوقی است که مثنوی یوسف و زلیخا دارد. چند یوسف و زلیخای دیگر را می‌توان ذکر کرد:

- یوسف و زلیخای جامی شاعر قرن نهم.
- یوسف و زلیخای جمالی اردستانی شاعر عارف قرن نهم.
- یوسف و زلیخای شمسی شاعر قرن

پنجم.

- یوسف و زلیخای عمیق بخارایی شاعر روزگار سنجر.

- یوسف و زلیخای کمال پاشازاده شاعر عصر عثمانی به زبان ترکی.

- یوسف و زلیخای محمود بیگ سائیم از شاعران قرن دهم.

- یوسف و زلیخای مسعود قمی شاعر قرن نهم و ملازم امیر علیشیر نوایی.

- یوسف و زلیخای قاسم خان مسوجی بدخشی شاعر قرن ده که در هند درگذشت.

و دهها یوسف و زلیخای دیگر که از شاعران گذشته ما بر جای مانده است.

منظومه‌هایی که هیچ‌گونه نوآوری در آنها نیست و صرفاً تکرار مکررات است. و همه از روی هم تقلید کرده‌اند. استان نیلی و مجنون و سایر

مسایل ادبی چنین سرنوشتی دارد. تقلید از سنت‌های ادبی آنچنان ریشه دوانده بود که حتی

شاعران گذشته ما (به جز معدودی) صدق عاطفه را از دست داده دست به پیاوه‌سراییی

زده‌اند. شاعری که در دل کویر و میان شن و ریگزار زندگی می‌کند بهار را آن‌گونه می‌بیند

که ساکنان سواحل سرسبز خزر و جنگلهای رنگارنگ مازندران^{۱۲} طبیعی است که به دنبال

این گونه تقلیدها، سرقات ادبی پیدا می‌شود. هنگامی که خلاقیت‌ها را کور کنند راه جز

مضمون دزدی باقی نمی‌ماند. بنابراین اگر بگویم نیمی از ادبیات گذشته ما قابل دور

ریختن است شاید گستاخانه نباشد. نمی‌دانم در کجا خواندم: نخستین کسی که لب را به غنچه

تشبیه کرد، مبتکر بود و آنکه دومین بار لب را به غنچه تشبیه کرد، ابلهی بیش نبود. این جمله

کوتاه یک اصل مهم را در ادبیات عنوان می‌کند و آن اصل خلاقیت است. نقد تازیانه‌ای

است که ادبیات و هنر را به سوی آفرینش و خلاقیت می‌راند. در بخش بعد از ملاک‌های

نقد سخن خواهد گفت.

بی‌نوشتها

۱ - رولان بارت: نقد تفسیری، ترجمه محمدتقی

غیاثی، نشر امیر کبیر، ۱۳۵۲، ص ۳۲.

۲ - نری ایگلتن: پیش درآمدی بر نظریه ادبی،

ترجمه عباس مخبر، نشر مرکز ۱۳۶۸، ص ۴ - از قول منتقد روس، رومن یا کوسون.

۳ - احمد غزالی: سوانح، با تصحیحات و... نصرالله

پور جوادی، نشر بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۹، ص ۵۵

۴ - لسان العرب، به نقل از نقد ادبی دکتر زرین کوب.

امیر کبیر، چاپ سوم ۱۳۶۱ - ج ۲ ص ۷۳۳.

۵ - زندگی پستون: رومن رولان. ترجمه فسرهاد

غیرایی، انتشارات نیلوفر ۱۳۶۸، ص ۱۰۷.

۶ - در بخش انواع نقد. در این باره سخن خواهیم

گفت.

۷ - رولان بارت: نقد تفسیری، ترجمه محمدتقی

غیاثی، نشر امیر کبیر، ۱۳۵۲.

۸ - دیوان انوری، ویراسته: سعید نفیسی، انتشارات

پروژ ۱۳۳۷، ص ۳۳۹.

۹ - پیشین ص ۲۷۹.

۱۰ - محمود کیانوش، قدا و نقد ادبی، نشر رز

۱۳۵۴، ص ۱۵.

۱۱ - رایتر ماریا ریلکه: چند نامه به شاعری جوان...

ترجمه: دکتر پرویز نائل خانلری، انتشارات معین

۱۳۶۸.

۱۲ - شفیع کدکنی، موسیقی شعر، نشر آگاه، ۱۳۵۸

ص ۱۸۵.